



مقاله پژوهشی

علیرضا آل بویه^۱

فاطمه جمشیدی^۲

بررسی و نقد استدلال غیراخلاقی بودن ازدواج؛ عشق قوام‌بخش ازدواج*

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۱/۲۴

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۲/۲۷

چکیده

ازدواج، نهادی ماندگار و پویاست که نقشی قابل توجه و انکارناپذیر در توسعه و تکامل جوامع بشری داشته است. تاریخ، بیانگر الگوهای بسیار متنوع از ازدواج در ادوار مختلف است. بحث‌های تاریخی و تحولات ازدواج، زمینه‌ساز تفاوت رویکردهای فیلسوفان اخلاق به مسئله ازدواج می‌باشد. در دوران معاصر برخی فیلسوفان در مخالفت با اخلاقی بودن ازدواج، استدلال‌های مختلفی اقامه کرده‌اند. دن مولر ازدواج را مشروط به عشق می‌داند و معتقد است اینکه زوجین قول می‌دهند که به یکدیگر عشق بورزند، تعهد و قول دادن به چیزی خارج از اراده انسان است. او پس از تبیین شیوه‌های مختلف پیمان ازدواج، استدلال می‌کند که هیچ یک از پیمان‌های ازدواج ماندگار نیستند و اغلب آنها شکست خورده و به طلاق ختم می‌شوند، در نتیجه، ازدواج عملی غیراخلاقی و نادرست است. در این مقاله، استدلال مولر به روش تحلیل عقلی نقد و بررسی می‌شود. اشکالات متعددی به استدلال مولر وارد است از جمله؛ ارادی و اختیاری بودن زمینه‌های بروز احساسات، نادیده گرفتن ارزش روزهای خوش زندگی افراد متأهل، ضروری نبودن عشق برای ازدواج در ادوار مختلف و بومی بودن استدلال. همچنین نویسندگان تعریفی از عشق بر اساس فضائل اخلاقی ارائه می‌کنند که بر اساس آن، عشق در واقع عشق به فضایل و خوبی‌ها است و زمانی از بین می‌رود که معشوق، خوبی‌ها و فضایل خود را از دست بدهد. در نتیجه، استمرار عشق منوط به آن است که زوجین، خوبی‌ها و کمالات خود را تقویت کنند. بنابراین شرط ازدواج، رشد فضایل اخلاقی و تکریم متقابل زوجین است.

واژگان کلیدی: ازدواج، عشق، استدلال شخص مجرد، دن مولر.

* این مقاله مستخرج از طرح پژوهشی است که با حمایت صندوق حمایت از پژوهشگران و فناوران کشور و با کد ۹۸۰۲۹۰۲۴ در حال انجام است.

A.alebohey@isca.ac.ir

۱. استادیار پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی

F.jamshidi@whc.ir

۲. سطح ۳ حوزه و پژوهشگر (نویسنده مسئول)



مقدمه

ازدواج، قرن‌ها سنگ بنای ساختارهای اجتماعی در سراسر جهان بوده است. نهادی ماندگار و دیرینه که همگام با تحولات و نیازهای جامعه تغییر و توسعه یافته است. (Nichols, 201: 198) افراد به دلایل مختلف مذهبی، نهادی، فردی، اجتماعی و جنسی ازدواج می‌کنند. در ادوار مختلف، دیدگاه افراد درباره پذیرش جنس مخالف به‌عنوان همسر با توجه به دین، نژاد و جنسیت تغییر کرده است، اما با وجود این تغییرات و تحولات، ازدواج همواره مورد توجه جوامع و نظام‌های مختلف اجتماعی، حقوقی و اخلاقی بوده است. ازدواج و زندگی خانوادگی نقشی تعیین‌کننده در شکل‌گیری شخصیت و احساسات افراد ایفا می‌کند، به نحوی که با تکامل و تحوّل ازدواج، عادات شخصی، ملاحظات اجتماعی و حتی درونی‌ترین افکار نیز تغییر خواهند کرد. تنوع و انعطاف در الگوهای ازدواج، فهم ازدواج و خانواده را دشوار می‌سازد. (ponzetti, 2003: vii) تاریخ‌نویسان، انسان‌شناسان و جامعه‌شناسان الگوهای بسیار متنوعی از نهاد ازدواج در ادوار مختلف تاریخ به تصویر کشیده‌اند که این امر از وضوح مفهومی ازدواج کاسته است. از این رو، تعریف‌های متعدد و متنوعی از ازدواج ارائه شده است و تعریفی منحصر به فرد از آن وجود ندارد. (بستان، ۱۳۹۰: ۷)

سنت دیرپایی از اندیشه فلسفی درباره ازدواج وجود دارد. افلاطون، ازدواج را «دشمن طبیعی» کشورهای مشترک‌المنافع می‌داند که به دنبال اتحاد بیشتر هستند. او در کتاب جمهور اشتراک فرزندان، زنان و اموال را پیشنهاد می‌دهد و خواهان الغای مالکیت و خانواده است. (افلاطون، ۱۳۵۳: ۲۳۱) ارسطو با غیرعملی و ناکارآمد خواندن پیشنهاد افلاطون، به شدت از آن انتقاد می‌کند و خانواده را نخستین اجتماعی می‌داند که وجودش ضرورت دارد و زناشویی را انگیزه‌ای طبیعی برای بقای نسل برمی‌شمارد. (ارسطو، ۱۳۴۹: ۲)

در برخی جوامع به‌طور گسترده تک‌همسری و در برخی چندهمسری رایج بوده است. درحالی که امروزه ازدواج ایده‌آل غربی مستلزم رابطه عاشقانه، دوستی یا همدلی و همراهی است، اما ازدواج به لحاظ تاریخی به‌طور عمده به عنوان یک واحد اقتصادی و سیاسی به منظور ایجاد پیوندهای خویشاوندی، توارث، منافع مشترک و نیروی کار بوده است. (Coontz, 2006: Part 3)



در دوران معاصر برخی فیلسوفان در مخالفت با اخلاقی بودن ازدواج استدلال‌های مختلفی اقامه کرده‌اند. دن مولر، فیلسوف اخلاق و استاد فلسفه دانشگاه مریلند در مقاله «استدلالی بر علیه ازدواج» استدلالی در دفاع از غیراخلاقی بودن ازدواج اقامه می‌کند و آن را «استدلال شخص مجرد» می‌نامد. او معتقد است از آنجا که اغلب ازدواج‌ها با شکست مواجه یا به طلاق ختم می‌شوند، ارزشمند نیستند. در این مقاله استدلال «شخص مجرد» بر غیراخلاقی بودن ازدواج را بررسی و نقد می‌کنیم.

۱. ماهیت قول ازدواج

ازدواج، پدیده‌ای طبیعی و اجتماعی است که زمینه‌ساز ایجاد پیچیده‌ترین روابط بین فردی میان دو جنس مخالف می‌گردد و منشأ تشکیل خانواده به عنوان کوچکترین واحد اجتماعی به شمار می‌آید. ازدواج، زندگی افراد، ارزش‌های محوری جامعه به ویژه امنیت اجتماعی و اخلاقی آن را تحت الشعاع قرار می‌دهد. (محبوبی منش، ۱۳۸۳) رویکردهای متفاوتی درباره منشأ پیدایش نهاد ازدواج و خانواده وجود دارد. وسترمارک و مورداک بر خاستگاه طبیعی و غریزی به عنوان منشأ پیدایش نهاد ازدواج و خانواده تأکید می‌کنند و برخی نظریه‌پردازان معتقدند مداخله عوامل فرهنگی، مانند قاعده منع زنا با محارم، موجب پیدایش نهاد ازدواج و تشکیل خانواده گردیده است. برخی نیز با ارائه نظریه‌ای اسلامی با عنوان نظریه فطرت خانواده‌گرایی، برای پیدایش ازدواج و خانواده، خاستگاه طبیعی قائلند و آن را صرفاً به انگیزه‌های جنسی محدود نمی‌کنند، بلکه بر وجود نوعی گرایش فطری عاطفی نیز تأکید می‌نمایند. (بستان، ۱۳۹۳: ۱۳، ۱۲)

فیلسوفان ادعان دارند که به لحاظ زبان‌شناختی و اجتماعی، سنتی طولانی درباره ایجاد قول و قرارهای ازدواج وجود دارد. افراد در هنگام ازدواج می‌گویند: «من قول می‌دهم که عشق بورزم، احترام بگذارم و اطاعت کنم». مردم در کلیسا یا هر جای دیگری چنین قولی را می‌دهند و خود را متعهد به عمل کردن به آن می‌کنند (Wilson, 1989: 557) پرسشی که در اینجا مطرح می‌شود این است که در واقع، افراد هنگام ازدواج به چه چیزی قول می‌دهند؟ آنان با قول دادن خود را متعهد به چه امری می‌کنند؟ تا چه زمانی باید به قول ازدواج پایبند بمانند؟ آیا قول می‌دهند که تا زمان مرگ با هم بمانند و رابطه‌شان را حفظ کنند؟ آیا لازمه حفظ رابطه میان زوجین وجود احساسات و عشق‌ورزی متقابل است؟ آیا به چیزی غیر از عشق قول می‌دهند؟ در پاسخ به این پرسش‌ها، گزینه‌های مختلفی از سوی نظریه‌پردازان



ازدواج مطرح شده است.

مورس^۱ قول به متأهل ماندن را برای شکل‌گیری ازدواج، اساسی می‌داند؛ به این معنا که زوجین هنگام ازدواج قول می‌دهند تحت هر شرایطی به قول و تعهد خود پایبند باقی بمانند که به نظر می‌رسد این مسئله، طلاق یکطرفه را از نظر اخلاقی چالش‌برانگیز می‌کند؛ زیرا فرد قول‌دهنده نمی‌تواند به هیچ‌وجه از تعهد خود شانه خالی کند. مارکوس^۲ ازدواج را مشروط به رابطه جنسی می‌داند (Brake E.: 2016) و به اعتقاد و سرسترام، زوجین می‌توانند به رابطه جنسی انحصاری قول دهند و در غیر این صورت می‌توانند خلاف آن عمل کنند. در صورتی که همسر به انحصار جنسی قول داده باشد، رابطه جنسی خارج از ازدواج، نادرست خواهد بود (Wasserstrom, 1974) تمایل به تغییر ناپذیری و ثبات در ازدواج، در پس اندیشه هگل نهفته است. هگل «ازدواج سنتی» را اخلاقی‌ترین شکل ازدواج می‌داند. (Hegel, 1995: §162) هریک از پاسخ‌های مطرح شده از سوی فیلسوفان در جای خود قابل تحلیل و بررسی است که پرداختن به همه آنها از توان و ظرفیت این مقاله خارج است. بر همین اساس، در این مقاله به بررسی و نقد دیدگاه دن مولر یکی از نظریه‌پردازان معاصر ازدواج می‌پردازیم که ازدواج مشروط به عشق پایدار را عملی اشتباه دانسته است.

۲. استدلال «شخص مجرد»

فیلسوفان اخلاق استدلال‌های متعددی له و علیه اخلاقی بودن ازدواج اقامه کرده‌اند. دن مولر در مقاله «استدلالی بر ضد ازدواج» نشان می‌دهد هنگامی که ما ازدواج می‌کنیم، قول می‌دهیم تا زمان مرگ عشق بورزیم و یکدیگر را دوست بداریم. اما قول دادن به چیزی که نتوانیم به آن پایبند و متعهد بمانیم نادرست است، همانند قول دادن به پرداخت وامی که می‌دانیم نمی‌توانیم آن را پرداخت کنیم. ما نه تنها نمی‌توانیم پایبندی خود به عشق را تا لحظه مرگ تضمین کنیم، بلکه حتی نمی‌توانیم قول عشق‌ورزی در آینده را بدهیم. عشق، احساسی خارج از کنترل ارادی ماست. در نتیجه، نمی‌توانیم قول دهیم که در آینده احساسات خاصی داشته باشیم. در واقع، او با تأکید بر تجربه افراد متأهلی که ازدواج‌شان با شکست مواجه شده، نشان می‌دهد که عشق اولیه به تدریج فرو می‌کاهد. از این‌رو، هنگامی که در مراسم

1. Morse

2. Marquis



ازدواج قول می‌دهیم عشق بورزیم، قولی می‌دهیم که شاید نتوانیم آن را تحقق بخشیم، از این رو ازدواج، اشتباه است. (Moller, 2003)

از نظر مولر ازدواج دربردارنده ریسکی غیر محتاطانه است که فرد نمی‌داند در آینده چه اتفاقی برایش رخ خواهد داد. او ممکن است با ازدواج خود را متعهد به حفظ رابطه با کسی کند که نسبت به او هیچ عشق و علاقه‌ای ندارد. مولر با تمسک به شواهد آماری می‌کوشد نشان دهد احساسات افراد پس از ازدواج تغییر کرده، احساس اولیه خود به همسرشان را از دست می‌دهند و این اتفاق برای هرکسی حتی خود ما ممکن است بیفتد. بنابراین اینکه خودمان را درگیر چنین رابطه‌ای با همسرمان بباییم که نتیجه تعهد ما به دیگری هنگام ازدواج مان است، امری ناخوشایند و نامطلوب است. (Moller, 2003: 79-91)

دن مولر صورت‌بندی منطقی استدلال خود علیه ازدواج را چنین تقریر می‌کند:

اکثر ما دورنمای ازدواج را فقدان عشق دو طرفه همراه با چیزهایی شبیه وحشت و ترس یا دست کم ناسازگاری و انزجار می‌بینیم؛

عشق دوطرفه‌ای که در آغاز ازدواج میان ما و همسرمان به وجود می‌آید، به احتمال زیاد کم‌رنگ می‌شود و روبه افول می‌رود؛

در نتیجه، هنگامی که ازدواج می‌کنیم، خودمان را در معرض ازدواجی بدون عشق، از نوعی که می‌دانیم نامطلوب است، قرار می‌دهیم از این رو ازدواج اشتباه است. (Moller, 2003: 79)

از نظر مولر، افراد اندکی که ازدواج کرده‌اند یا در فکر ازدواج هستند، این استدلال را جدی می‌گیرند؛ شاید به این دلیل که ما همچون هیوم در مواجهه با واقعیت‌های سخت روزمره زندگی تمایل داریم که فلسفه خود را واگذاریم و با این مشکلات روبه‌رو شویم یا برابر حمله فلسفی به نهادی همچون ازدواج که به شکلی عمیق بر زندگی روزمره مردم پرتو افکنده است، مقاومت کرده و با آن مخالفت کنیم. (Ibid: 79)

مولر استدلال خود را بر دو مقدمه استوار کرده است: ۱. احساسات، جزء لاینفک ازدواج است و وجودش برای زوجین ضروری است؛ ب. احساسات زوجین تغییر می‌کند و عشق میان آنان کم‌رنگ می‌شود.



۱-۱. ضرورت وجود احساسات و عشق در ازدواج

مولر در مقدمه نخست، احساسات و عواطف پیچیده در عشق را برای هر ازدواجی ضروری می‌داند و معتقد است هیچ یک از ما مایل نیستیم تن به ازدواجی بدهیم که بدون عشق است. او با قید ضروری دانستن احساسات، تصریح می‌کند که استدلال شخص مجرد درباره ازدواج‌هایی که با هدف دیپلماسی یا به‌عنوان نوعی تبادل اقتصادی انجام می‌شوند، کاربرد ندارد؛ زیرا در این موارد احساسات دو نفر به یکدیگر حاشیه‌ای است. بنابراین، استدلال او صرفاً درباره ازدواج‌هایی صادق است که احساسات و عواطف زوجین برای ازدواج، اساسی است. برای مثال درباره ازدواج‌هایی که در غرب معاصر، در ایالات متحده آمریکا انجام می‌شود، احساسات، جزء لاینفک ازدواج است. (Moller, 2003: 79)

تأکید مولر بر مخالفت با ازدواج بدون عشق صرفاً به منظور ورود به چنین ازدواجی نیست، بلکه به این دلیل است که ورود به ازدواج بدون عشق، مستلزم متأهل بودن و ادامه زندگی بدون عشق است و این همان چیزی است که غالباً افراد از ابتدا به دوری از آن تمایل دارند. دلیل دیگر بر این مطلب آن است که مولر، فرض کمرنگ شدن عشق و علاقه میان زوجین را مطرح می‌کند و معتقد است اگر به نوعی آگاه شویم که پس از ازدواج با کسی که در ابتدا او را بسیار دوست داشته‌ایم، عشق دوطرفه مان پس از گذشت سال‌هایی اندک، کمرنگ شده و زندگی مان بدون عشق و احساسات می‌شود، بدون شک این اطلاعات ما را به تأمل و تفکر بیشتر درباره چنین ازدواجی وامی‌دارد. (Ibid: 80) از این رو، در صورتی که ما به نحوی به آینده آگاهی پیدا کنیم و متوجه شویم که عشق و علاقه ما نسبت به همسرمان فروکش می‌کند، این امر موجب تأمل بیشتر درباره انتخاب مان می‌گردد.

۱-۲. تغییر احساسات و افول عشق در ازدواج‌ها

مولر در مقدمه دوم فرض کمرنگ شدن عشق را مطرح می‌کند و معتقد است مخالفت او با ازدواج بدون عشق به این دلیل است که عشق دو طرفه میان زوجین ممکن است رو به افول رود و بیشتر ما تمایل داریم تا از ازدواج با کسی که دوستش نداریم، اجتناب کنیم (Ibid) مولر اشکالات احتمالی درباره این فرض را مطرح نموده و به آنها پاسخ می‌دهد. وی در پاسخ به اشکالی احتمالی مبنی بر اینکه این مطلب بر فهم بیهوده‌ای از عشق استوار است، تعریفی از مفهوم عشق ارائه می‌کند و معتقد است آنچه دانستش برای عشق لازم است، این است که عشق دربردارنده برخی



احساسات جسمانی و حالات روانی از جمله عاطفه و مهربانی به دیگر اشخاص، میل به گذراندن وقت با دیگری، احساس غم و ناراحتی در غیبت‌های طولانی مدت و غیره است. رایج‌ترین نمود عشق، دل‌شوره و ضربان قلب است (Moller, 2003: 78-85) او با این تعریف، مفهوم مورد نظرش از عشق در این استدلال را صرفاً حالات جسمانی و برخی حالات روانی بیان می‌کند. اگرچه مولر کوشیده تا تعریف دقیقی از عشق ارائه دهد، ولی ظاهراً کلماتی را در تعریف عشق به کار برده که آن را از ابهام خارج نمی‌کند. ظاهراً مولر عشق را به مصداق تعریف کرده است. او می‌کوشد با بیان برخی مصادیق، تعریف واضحی از عشق ارائه دهد، حال آنکه به نظر می‌رسد در انجام این کار چندان موفق نبوده است. عشق، واژه‌ای مبهم است. از این رو هنگامی که گفته می‌شود عشق زوجین به یکدیگر کمرنگ شده است، مشخص نیست به چه معناست و کمرنگ شدن عشق در چه جنبه‌ای است و به عبارتی چه چیزی کم شده است.

۱-۳. تعهد به عشق فراتر از اراده و اختیار

به اعتقاد مولر اینکه فرد قول دهد هیچ‌گاه عشق و علاقه‌اش را از دست نمی‌دهد و همواره طرف مقابل را دوست خواهد داشت، تعهدی را ایجاد می‌کند که ممکن است فرد قادر به حفظ آن نباشد. افزون بر اینکه چنین تعهدی، تعهد به چیزی فراتر از اراده، اختیار و کنترل فرد است؛ زیرا احساسات در بردارنده عنصر قوی خودمختاری است و نمی‌توان آن را آزادانه و به دلخواه خود سفارش داد. (Ibid: 80-81) به بیان دیگر، احساسات افراد هر لحظه تغییر می‌کنند و با مرور زمان توسعه می‌یابند، به نحوی که حتی گاهی افراد یکدیگر را به خاطر نمی‌آورند. گاهی افراد در زمانی خاص به یکدیگر عشق می‌ورزند و پس از گذشت زمان ممکن است این عشق به نفرت یا بی‌تفاوتی تبدیل شود یا بالعکس نفرت افراد به علاقه‌ای عمیق مبدل شود. از این رو، قول ازدواج نمی‌تواند تعهد به چیزی خارج از توان ما باشد.

۲. نقدهایی بر استدلال مولر

نقدهای متعددی بر استدلال مولر وارد شده و می‌توان وارد کرد که در ادامه به مهم‌ترین آنها می‌پردازیم.

۱-۲. خارج نبودن عشق از دایره اختیار

یکی از مهمترین نکات در استدلال مولر آن است که عشق خارج از اراده و اختیار ماست و ما نمی‌توانیم به چیزی خارج از اراده و اختیار خود متعهد شویم؛ از این رو قول ازدواج دادن، قول به چیزی خارج از اراده است. به اعتقاد



منداس، بدبینی نسبت به قول ازدواج سال‌هاست که میان فیلسوفان و افراد عادی رایج است. این باور که احساسات به‌طور مستقیم تحت کنترل، اراده و اختیار ما نیستند و قول ازدواج، قولی درباره احساسات است، زمینه‌ساز تردید درباره ازدواج بوده است. (Mendus, 1984: 243) مارتین در تبیین این اشکال می‌گوید:

تعهدات مربوط به عشق با توجه به ماهیت عشق، غیرقابل توصیف هستند. تعهد به معنای عزم برای انجام فعالیت‌هایی است که تحت کنترل داوطلبانه ما هستند، اما عشق یک احساس است نه یک عمل. از این رو هنگامی که عشق برای ما اتفاق می‌افتد، اراده‌ای در کار نیست و ما آن را انتخاب نمی‌کنیم. این که خودمان را متعهد به عشق کنیم به همان اندازه نامفهوم است که خودمان را متعهد به احساس غم و اندوه کنیم. (Martin, 1993, p. 64)

به اعتقاد مارتین اگرچه ما نمی‌توانیم خود را به احساس غم و اندوه متعهد کنیم، اما می‌توانیم برای زمان کوتاهی ذهن و افکارمان را کنترل کرده یا به سمت موضوعی خاص منحرف کنیم، برای مثال می‌توانیم قول بدهیم دغدغه‌ها یا نگرانی‌های ذهنی‌مان را برای مدتی رها کنیم؛ زیرا این موارد ناشی از ذهن ماست. از این رو ما می‌توانیم با برخی اقدامات و رفتارها برای مدتی تا اندازه‌ای امور ذهنی خود را کنار بگذاریم. این امر متفاوت از اموری است که از صمیم قلب نشأت می‌گیرند. احساسات واقعی پیچیده هستند و ما نمی‌توانیم به‌کُنّه آنها پی ببریم. این احساسات از صمیم قلب آدمی برمی‌خیزند و از این رو در کنترل ما نیستند، در نتیجه کنار گذاشتن آنها به سادگی ممکن نیست (Martin, 1993: 66) کسی که از صمیم قلب غمگین یا خوشحال است نمی‌تواند به سادگی ناراحتی یا شادی خود را پنهان کند، چه بسا آثار این امر قلبی در چهره او هویدا باشد. فراموش کردن حوادث غمبار برای فردی که در زلزله خانواده‌اش را از دست داده است، به سادگی کنار گذاشتن دغدغه‌های ذهنی نیست که بتوان با شرکت در یک مهمانی و برای چند ساعت آن را رها کرد، بلکه ممکن است سال‌ها طول بکشد.

به اعتقاد مارتین، تعهد به عشق با این حقایق سازگار است. قول زوجین هنگام ازدواج، بر دستکاری احساسات و تبدیل کردن آن به چیزی شبیه شیر آب دلالت ندارد که هر زمان که بخواهند آن را باز و بسته کنند. زوجین هنگام ازدواج متعهد می‌شوند مسئولیت حفظ الگوهای رفتاری و اندیشه‌هایشان را بر عهده بگیرند تا احساساتشان را پرورش داده و عشق میان خود را تقویت کنند (Ibid: 66) به بیان دیگر، اگرچه کنترل احساسات به‌طور کامل در اختیار



ما نیست و به این معنا احساسات کاملاً ارادی و اختیاری نیستند، اما نحوه رفتار ما در چگونگی بروز و ظهور احساسات مان اثرگذار است. برای مثال، ممکن است ما از شنیدن برخی سخنان درباره خودمان عصبانی و خشمگین شویم، اما می‌توانیم با برخی اقدامات و رفتارها بر کنترل خشم مان تأثیر بگذاریم، مثلاً با تأمل درباره آینده یا پیامد خشم یا فکر کردن درباره افرادی که در طول تاریخ در حالت خشم و عصبانیت تصمیماتی گرفته‌اند یا دست به کارهایی زده‌اند که بعد از فروکش کردن خشم‌شان پشیمان شده‌اند یا با تغییر حالت و جابه‌جایی مکانی که در آن قرار داریم. از این رو، هرچند احساسات ایجاد شده در اختیار ما نیست، ولی زمینه‌سازی، انگیزش و کنترل نسبی احساسات تا حدود زیادی تحت اختیار ماست.

رفتارهای افراد بر احساسات آنها اثرگذار است. از دیدگاه مارتین، تعهد به عشق به معنای تمایل شدید به انتخاب فعالیت‌هایی است که موجب تقویت احساسات و عشق می‌شود و همچنین به معنای اجتناب از احساساتی است که برای عشق مخاطره‌آمیز است. زوجین می‌توانند از موقعیت‌هایی که می‌دانند موجب عصبانیت، حسادت یا اضطراب می‌شوند جلوگیری کنند. آنها می‌توانند فعالیت‌هایی را انتخاب کنند که لذت متقابل را به وجود آورد و تحریک و صمیمیت متقابل را برانگیزد، آنها می‌توانند مهارت‌های برقراری ارتباط را یاد بگیرند و به حریم خصوصی یکدیگر احترام بگذارند. تأملات و تفکرات بر احساسات افراد، تأثیر می‌گذارند. باورها، رهیافت‌ها و الگوها که ممکن است کم‌وبیش معقول هم باشند، هسته اصلی احساسات ما را تشکیل می‌دهند. ارزیابی دلایل می‌تواند این هسته مرکزی را تغییر دهد و در نتیجه احساسات را شکل دهد. به عنوان مثال، زوجها می‌توانند بر جنبه‌های روشن و مثبت زندگی تمرکز کنند تا احساسات مثبت را تقویت کنند و یا بالعکس با تمرکز بر جنبه‌های منفی، ترس، اضطراب و تردید در زندگی مشترک‌شان ایجاد کنند. (Martin, 1993: 66)

مارتین معتقد است این اشکال، فرض می‌گیرند که تعهد به عشق، به عشق به عنوان عواطف و احساسات اشاره دارد، حال آنکه عشقی که به آن اشاره می‌شود در درجه اول، نگرش و رابطه است. تعهد به عشق، تعهد به حفظ نگرش ارزش نهادن به کسی است که مورد علاقه فرد می‌باشد و نقشی مهم در زندگی او بازی می‌کند. بنابراین، زوج‌هایی که به یکدیگر می‌گویند «دوستت دارم»، معمولاً یک نگرش پیچیده و ماندگار را بیان می‌کنند که در الگوهای رفتاری



آشکار می‌شود نه یک احساس زودگذر و لحظه‌ای. افزون بر این، تعهد به عشق بر پذیرش مسئولیت یک رابطه دلالت دارد و تعهد به انجام فعالیت‌هایی است که موجب مراقبت و حفظ رابطه میان زوجین و نظم‌بخشی به زندگی آنان می‌گردد. (Martin, 1993: 66)

لاندو نیز بر خلاف دیدگاه رایج که احساسات را خارج از اراده و کنترل انسان می‌داند، معتقد است ما می‌توانیم با انتخاب برخی رفتارهای خاص، احساسات خود را کنترل کرده یا تحت‌تأثیر قرار دهیم. برای مثال هنگامی که عصبانی هستیم، تصمیم می‌گیریم امروز با همسایه یا دوست‌مان صحبت نکنیم تا خشم‌مان فروکش کند یا برای رفع خستگی و کسالت روحی تصمیم می‌گیریم به تفریح یا سینما برویم. به همین ترتیب ما روزانه بارها و بارها چنین تصمیماتی با هدف اثرگذاری بر احساسات‌مان اتخاذ می‌کنیم. او این مطلب را می‌پذیرد که ما همیشه در کنترل احساسات خود موفق نیستیم؛ زیرا موارد و شرایط بسیاری بر احساسات ما اثر دارند؛ برای مثال احساسات ما ممکن است تحت‌تأثیر کارهای دیگران قرار بگیرد، افزون بر اینکه عشق، قافیه و ریتم خاص خود را دارد، اما این ادعا را که ما نمی‌توانیم بر احساسات خود تأثیر بگذاریم، نمی‌پذیرد. او معتقد است اینکه احساسات را غیرقابل کنترل توصیف کنیم، به این معنا که آن‌ها کاملاً از تأثیر اقدامات عمدی مصون هستند، نادرست است. ما می‌توانیم احساسات خود را تحت‌تأثیر قرار دهیم، همان‌گونه که اغلب و در طول روز این کار را انجام دهیم. (Landau, 2004: 477)

به اعتقاد لاندو، این مطلب درباره عشق نیز صادق است. اگرچه عشق را همواره و به طور کامل نمی‌توان کنترل کرد، اما اقدامات و اعمال بسیاری وجود دارد که در تضعیف یا تقویت آن، اثرگذار است. این اقدامات در فرهنگ‌های مختلف و حتی میان زوجین، متفاوت است، برخی از این رفتارها در غرب مدرن عبارتند از: حمایت عاطفی و احساسی همسر، صرف وقت برای او و سهیم کردنش در افکار، احساسات، امیدها و غیره، انجام فعالیت تفریحی مشترک، خودداری از افشای اسرار، اجتناب از تحقیر و توهین به همسر و غیره. (Ibid)

لاندو تقریر دیگری از آنچه ما هنگام ازدواج متعهد می‌شویم، ارائه می‌دهد. به اعتقاد او ازدواج باید دربردارنده حداقل دو عنصر باشد: الف) شرحی از وضعیت عاطفی فرد هنگام ازدواج؛ به این معنا که ما هنگام ازدواج عشق‌مان را به همسرمان ابراز می‌کنیم و او را از احساسی که به او داریم، آگاه می‌کنیم، برای مثال به او می‌گوییم «دوستت دارم»؛



ب) تعهد؛ یعنی متعهد می‌شویم اقدامات خاصی را انجام دهیم که موجب تقویت و حفظ عشق میان ما و همسرمان شود. (Landau, 2004: 476) به بیان دیگر، از نظر لاندو هنگامی که ازدواج می‌کنیم، دو کار انجام می‌دهیم: اول؛ احساس مان را نسبت به همسرمان اظهار می‌کنیم و دوم؛ به او قول می‌دهیم از انجام اموری که موجب زوال یا کم‌رنگ شدن عشق مان می‌شود، اجتناب کنیم. همچنین قول می‌دهیم در طول زندگی مشترک، کارهایی انجام دهیم که به ارتقاء و تقویت احساسات مان بینجامد و در واقع، به انجام رفتارهای مؤثر در پایداری عشق متعهد می‌شویم.

به اعتقاد لاندو آنچه هنگام ازدواج خود را به آن متعهد می‌کنیم انجام اقداماتی است که عشق را حفظ و تقویت می‌کنند. در این دیدگاه، ازدواج در برداندۀ تلاش برای ادامه دادن به احساساتی است که رابطه‌ای ارزشمند ایجاد می‌کنند و برعکس تلاش در اجتناب از چیزهایی است که این احساسات را تضعیف یا خنثی می‌کنند. (Landau, 2004: 476) از نظر او گرچه ممکن است احساسات ما تحت کنترل مستقیم ما نباشند، اما اقدامات زیادی وجود دارد که به طور غیرمستقیم و با میزان کافی موفقیت، به تقویت یا تضعیف، حفظ و یا نابود کردن عشق می‌انجامند. برای مثال، اگر من با افرادی رابطه برقرار کنم که تا حدی مجذوب‌شان شده‌ام، ممکن است علاقه من به همسرم به تدریج کاهش یابد. ممکن است قادر به جلوگیری از کاهش علاقه خود از طریق یک انتخاب مستقیم نباشم، اما با صرف زمان بیشتری با همسرم و اجتناب از ارتباط با اشخاص دیگر احتمالاً می‌توانم به همین نتیجه برسم. با تصمیم‌گیری درباره نحوه تعامل با همسرمان و دیگران، می‌توانیم تأثیر قابل توجهی بر نحوه احساس مان درباره او داشته باشیم. (Landau, 2004: 476-477)

بنا بر آنچه گذشت مولر قول ازدواج را مشروط به عشق دانسته و عشق را نوعی احساس شدید قلبی تلقی می‌کند و احساسات را خارج از دایره کنترل و اراده انسان می‌داند. در نتیجه، عشق، امری غیرارادی و بی‌اختیار است که ما کنترلی روی آن نداریم؛ از این رو ازدواج، اشتباه است. در مقابل این دیدگاه، برخی از جمله مارتین و لاندو معتقدند اگرچه احساسات به طور مستقیم تحت کنترل قطعی ما نیستند، ولی زمینه‌سازی احساسات، ارادی و اختیاری است. افزون بر آن، مهم این است که موضوع گزاره‌های اخلاقی، رفتارهای اختیاری افراد است و بدون فرض اختیار، امکان داوری اخلاقی وجود نخواهد داشت. براین اساس، اگر احساسات انسان به طور مطلق جبری و از دایره اختیار او خارج



باشند، اصلاً متعلق داوری و حکم اخلاقی قرار نمی‌گیرند. همان طور که برخی از فیلسوفان اخلاق بیان می‌کنند شاید احساسات ما به‌طور کامل تحت اختیار و اراده ما نباشند، اما زمینه‌سازی و فراهم کردن مقدمات دستیابی به احساسات، توسط خود ما انجام می‌شود. این ما هستیم که خودمان را در معرض برافروختگی و خشم ناشی از مشاجره قرار می‌دهیم و یا با ترک کردن معرکه، اسباب فروکش کردن احساس خشم و نفرت را فراهم می‌آوریم. در همه امور و شئون زندگی چنین عمل می‌کنیم از جمله درباره ازدواج و حفظ رابطه با همسر یا تقویت عشق دوطرفه، در نتیجه، نمی‌توان به‌طور مطلق اختیاری بودن احساسات را منکر شد.

۲-۲. لازمه اجتناب از ازدواج، پرهیز از هرگونه خطر احتمالی

مولر معتقد است با توجه به اینکه نسبت به پیامدهای ازدواج، قطعیتی در کار نیست، ازدواج همواره غیر منطقی و غیر عقلانی است؛ زیرا این مسئله، نتایج و عواقب منفی بسیاری در پی دارد. نرخ طلاق، نشان‌دهنده آن است که چهل درصد ازدواج‌ها با ناراحتی پایان می‌یابد و بیشتر مردم ترجیح می‌دهند از ازدواج‌های ناخوشایند اجتناب کنند. بنابراین ازدواج، افراد را در معرض خطر بزرگی قرار می‌دهد که به‌شدت ترجیح می‌دهند از آن اجتناب کنند. (Moller, 2003: 80-81)

برخی معتقدند لازمه استدلال مولر این است که ما به شدت محتاط باشیم و تحت هیچ شرایطی برای انجام هیچ کاری خطر کنیم. تنها زمانی می‌توانیم قول دهیم یا قرارداد ببندیم که از قبل اطمینان حاصل کنیم ضرر نخواهیم کرد، حال آنکه در واقع می‌بینیم که بسیاری از قراردادهای منعقد شده با شکست مواجه می‌شوند. بنابراین بر اساس این استدلال باید فرض کرد افرادی که به رفتار اخلاقی تمایل دارند باید از انعقاد هرگونه قرارداد، اجتناب کنند تا مبادا ضرر کرده و مرتکب عملی غیراخلاقی شوند. بر اساس این استدلال می‌توان از متعهد شدن به هرگونه رابطه بلندمدت پرهیز کرد، صرفاً به این دلیل که ممکن است پایان ناخوشایندی داشته باشد. برای مثال باید از حمایت جدی از یک تیم ورزشی یا حزب سیاسی دوری جست؛ زیرا ممکن است هر یک از طرفین شکست بخورند و پایان ناخوشایندی در انتظار رقابت آنها باشد. همچنین باید از شرکت در هر پروژه‌ای که احتمال شکست و خطر یأس و ناامیدی در آن وجود دارد، جلوگیری نمود. دشواری درخواست ادامه تحصیل در یک دانشگاه معتبر بین‌المللی، ممیزی کتاب، انتشار رمان، ارسال مقاله به نشریات دانشگاهی و غیره از دیگر اموری هستند که براین مبنا باید از آنها دوری نمود. افزون بر این، با



یکسان فرض کردن امور، آغاز هر فعالیت اقتصادی که ممکن است آورده بسیار بالایی داشته باشد، ولی احتمال ضرر در آن زیاد است، خطرناک و غیرمنطقی خواهد بود. این امر در مورد بسیاری از فعالیت‌های رقابتی یا بلندپروازانه، جاری و ساری است. از این رو، استدلال شخص مجرد ما را بر آن خواهد داشت که از شرکت در هر گونه برنامه زندگی با خطرات بالای شکست اجتناب کنیم، مهم نیست که چه پاداش‌های احتمالی در پی آن وجود داشته باشد (Brake E. , 2011: 58-59)

۲-۳. نادیده گرفتن روزهای خوش زندگی افراد متاهل

زندگی زناشویی و مشترک به طور رسمی با ازدواج آغاز می‌شود. مسائلی از این قبیل که زندگی مشترک تا چه زمانی ادامه می‌یابد؟ تا چه هنگام از کیفیت مطلوب و مناسب برخوردار است؟ تغییرات شخصیتی زوجین چه اندازه است و نحوه اثرگذاری آن بر زندگی مشترک آنان چگونه است؟ و بسیاری از احتمالات و سؤالات مانند آن، از مواردی هستند که غیرقابل پیش‌بینی می‌باشند. در واقع، زندگی مشترک مانند هندوانه در بسته‌ای است که انتخاب آن با خطر بالایی همراه است. زوجین به امید داشتن زندگی شاد و با هدف دستیابی به سعادت به عرصه ازدواج و تأهل قدم می‌گذارند، اما اینکه در آینده چه اتفاقاتی برای‌شان رخ خواهد داد، در حاله‌ای از ابهام قرار دارد، امری که اتفاقاً می‌توان آن را از جذابیت‌های خطرپذیری در زندگی مشترک به شمار آورد. خطرپذیری در افراد با ویژگی و شخصیت‌های مختلف، متفاوت است. برخی از خطرپذیری بالاتری نسبت به دیگران برخوردارند و برخی کمتر این ویژگی را دارند. افراد در طول زندگی دست به انتخاب‌های مهم و پر مخاطره‌ای می‌زنند که در زندگی و آینده آنان اثرگذار است. این امری بدیهی است، اما مهم، آگاهانه و به‌جا انتخاب کردن است. ازدواج کردن نیز یکی از مهمترین موارد خطرپذیری است که افراد در طول زندگی خود با آن مواجه هستند.

به اعتقاد بریک، استدلال شخص مجرد با گزینش هر عمل و فعالیت با خطرپذیری بالا در زندگی مخالف است، از این رو با اتکا به احتمال افول احساسات زوجین در زندگی مشترک، ترجیح می‌دهد از ازدواج و در نتیجه، شکست رابطه زناشویی به‌شدت پرهیز گردد. از این رو، لازمه این استدلال، نادیده گرفتن ارزش لحظات و روزهای خوش و خرسندی است که زوجین در سال‌های خوب ازدواج‌شان با هم تجربه می‌کنند. همچنین این استدلال از این واقعیت



چشم‌پوشی می‌کند که ازدواج ناخرسند، مرحله‌ای همیشگی و پایدار در زندگی افراد نیست، به‌نحوی که اگر کسی ازدواج موفق نداشت تا ابد مجبور به ادامه آن باشد، بلکه ازدواج ناخرسند، مرحله‌ای است که می‌تواند به یک طلاق دوستانه بیانجامد. (Brake E. , 2011: 59) به بیان دیگر، این‌گونه نیست که سراسر زندگی همه کسانی که ازدواج می‌کنند با ناخرسندی همراه باشد، بلکه ممکن است در بسیاری از اوقات از ازدواج‌شان لذت برده و خرسند باشند، هرچند شاید بنا به دلایلی از یکدیگر جدا شده باشند. مولر، روزها و سال‌های خوشی را که زوجین کنار هم از زندگی لذت برده‌اند، نادیده می‌گیرد. اگر این چند سال نبود، شاید زوجین از بسیاری از لذت‌های زندگی محروم می‌شدند. هرچند از نظر مولر بیشتر ازدواج‌ها عشق‌شان ناپایدار بوده و به شکست منجر شده است، اما اول لذت و خرسندی زندگی زناشویی، هرچند اندک را نادیده می‌گیرد. درست است که یک طرف ازدواج، امکان شکست و ناخرسندی وجود دارد، اما طرف دیگر آن نیز وجود اوقاتی خوش و لذت‌بخش برای زوجین است که در این استدلال نادیده گرفته شده است. بسیاری از افراد تمایلی شدید به داشتن زندگی مشترک و گریز از تنها زندگی کردن دارند، آنها ترجیح می‌دهند زندگی مشترک و ارتباط با دیگران را تجربه کنند، هرچند که این ارتباط ممکن است چندان پایدار نباشد.

۲-۴. عشق؛ ایده‌ای معاصر

عقیده مولر درباره عشق به عنوان شرط اساسی ازدواج را نمی‌توان قابل اثبات و قابل دفاع دانست. استفانی کونتز نویسنده و پژوهشگر عرصه تاریخ خانواده و ازدواج، درباره سابقه وجود عشق در ازدواج می‌نویسد:

در بیشتر زمان‌های پیشین، غیرقابل تصور است که افراد، همسران خود را بر اساس عشقی شکننده و غیرعقلانی انتخاب نموده و سپس تمام تمایلات جنسی و صمیمانه و نوع‌دوستانه خود را بر ازدواجی ناشی از آن متمرکز کرده باشند. در واقع بسیاری از مورخان، جامعه‌شناسان و انسان‌شناسان تصور می‌کردند که عشق رماتیک ابداع غرب جدید است. این درست نیست. افراد همیشه درگیر عشق بوده‌اند و در سراسر

قرون، زوج‌های بسیاری به‌نحو عمیق‌عاشق یکدیگر بوده‌اند. (Coontz, 2006: 15)



امروزه در بسیاری از کشورها، به ویژه در فرهنگ‌های غربی، بیشتر مردم بر این باورند که عشق و ازدواج پیوند خورده‌اند و ما باید با کسی که دوستش داریم، ازدواج کنیم، اما در گذشته و در بسیاری از فرهنگ‌های امروزی، این باور نه تنها رایج نیست، بلکه حتی عجیب یا خطرناک است. (Halwani, 2018: 260) کونتز در این باره می‌نویسد:

این باور که عشق اساسی‌ترین دلیل ازدواج است و اینکه افراد باید همسرشان را آزادانه و بر اساس عشق انتخاب کنند، از قرن هجدهم میان مردم رایج شده است و بنیان نهادن ازدواج بر عشق و احساسات به قرن نوزدهم بازمی‌گردد. (Coontz, 2006: 5)

در گذشته، افراد رویکردی عقلانی به ازدواج داشته‌اند و اغلب آن را به عنوان فعالیتی اقتصادی و به منظور تولید مثل انجام می‌دادند. در چنین شرایطی مسئله عشق و یا حتی مسائل شخصی و زیبایی‌شناختی مطرح نبوده است، بلکه شواهد نشان می‌دهد به جای عشق و زیبایی ظاهری، بر پارسا بودن همسر تأکید می‌شده است و این دیدگاه، به شرق اختصاص نداشته، بلکه در میان متفکران غربی نیز مطرح بوده است. برای مثال کانت عشق‌ورزی را امری غیراخلاقی شمرده و آن را فاقد شان اخلاقی می‌داند. (اسلامی اردکانی، ۱۳۹۲: ۱۷-۱۸)

این نکته را نیز باید در نظر گرفت که اگر قول ازدواج، قول به عشق باشد، برای بر هم زدن زندگی زناشویی دیگر چه نیازی به طلاق است و احتمالاً قول زوجین قبل از طلاق نقض خواهد شد؛ زیرا هر زمان که یکی از زوجین عشقش را نسبت به همسرش از دست بدهد، شرط ازدواج از بین رفته است و در واقع قول او نقض شده است. از این رو با مشروط دانستن ازدواج به عشق، برای طلاق گرفتن نیازی به لغو قول به عشق نیست؛ زیرا زیرا این اتفاق خودبه‌خود رخ داده است، بنابراین هر کسی می‌تواند هر زمان که خواست طلاق بگیرد. (Brake E., 2011: 1)

افزون بر این، گاهی زوجین بنا به دلایل مختلفی از هم جدا می‌شوند و به ادامه زندگی با هم تمایلی ندارند، حال آنکه هنوز به یکدیگر عشق می‌ورزند. اگر قول به عشق، شرط ضروری ازدواج باشد، زوجین از نظر اخلاقی نمی‌توانند از هم جدا شوند و طلاق اتفاق نمی‌افتد؛ زیرا شرط ازدواج هنوز موجود است و قول زوجین هنوز پابرجاست و تنها زمانی که نسبت به هم هیچ عشقی نداشته باشند، قول ازدواجشان نقض خواهد شد. از این رو، به نظر می‌رسد نمی‌توان گفت قول ازدواج، مشروط به عشق است.



۲-۵. فضائل اخلاقی، زمینه‌ساز عشق‌ورزی

اخلاق و بروز و ظهور رفتارهای اخلاقی را می‌توان شرط اساسی سلامت فکری و روحی افراد دانست. به نظر می‌رسد رشد و توسعه رفتارهای اخلاقی را می‌توان مؤثرترین گام در جهت زمینه‌سازی سلامت نهاد ازدواج، خانواده و در نتیجه رشد و تعالی همه‌جانبه جوامع تلقی کرد. فضائل اخلاقی نه تنها در امر ازدواج و تداوم زندگی زناشویی بلکه در رشد و تعالی افراد در دیگر شئون زندگی فردی و اجتماعی نقشی به‌سزا ایفا می‌کنند. انسان نیاز ذاتی به عشق و محبت دارد و برآورده ساختن این ویژگی ذاتی امری اخلاقی و ضروری است. بدیهی است فردی که اقدام به ازدواج و زندگی مشترک می‌کند، قدم در مسیری رازآلود با آینده‌ای نامعلوم با فراز و نشیب‌های بسیار گذاشته است. افراد ترجیح می‌دهند این مسیر را با کسی پشت سر بگذارند که به او عشق می‌ورزند. این امر از مهمترین عوامل استحکام و استمرار زندگی مشترک است. نیاز به عشق، موهبتی الهی و از جاذبه‌های ازدواج برای زوجین است تا جایی که حتی می‌توان گفت ازدواج یکی از مؤثرترین شیوه‌های برآورده ساختن نیاز ذاتی به عشق و محبت است.

با این وجود، نمی‌توان عشق‌ورزی را تنها شرط اساسی ازدواج و جزء جدایی‌ناپذیر آن دانست؛ زیرا همان‌گونه که مولر استدلال می‌کند عشق‌ورزی، امری ارادی نیست که بتوان تا آخر عمر به آن پایبند بود، اما زمینه‌سازی مقدمات آن، ارادی و اختیاری است. بروز رفتارهای اخلاقی در زندگی زناشویی نه تنها منجر به تکریم طرفین می‌شود، بلکه نقشی مهم در ایجاد و مراقبت عشق میان زوجین بازی می‌کند. چه بسا زوجین بسیاری که بنا به مصلحت‌های فردی، خانوادگی، اجتماعی، سیاسی و غیره با یکدیگر ازدواج کرده‌اند و نه تنها به یکدیگر عشق و علاقه‌ای نداشته‌اند، بلکه متفر هم بوده‌اند، اما به دلیل بروز فضایل اخلاقی در زندگی مشترک و تکریم و احترام متقابل، در ادامه به یکدیگر علاقه‌مند شده‌اند. فضایل و رفتارهای اخلاقی نقشی اساسی و مؤثر در ایجاد عشق، حفظ و تقویت آن در هر رابطه اجتماعی بازی می‌کند و این امر به مراتب در ازدواج بروز و ظهور بیشتری دارد.

اگر در ازدواجی، عشقی در کار نباشد اما زن و شوهر، افرادی اخلاقی باشند و یکدیگر را تکریم کنند، به تدریج نوعی مهر و محبت و در نتیجه عشق و علاقه میان آنها ایجاد خواهد شد و به واسطه پایبندی بیشتر به آموزه‌های اخلاقی تقویت می‌شود. در صورت وجود نوعی عشق اولیه میان زوجین برای ازدواج نیز می‌توان آن را با پایبندی به آموزه‌های



اخلاقی، حفظ و تقویت کرد. چه چیزی موجب می شود که عشق اولیه ای که ایجاد شده با مرور زمان زایل و در نهایت از بین برود؟ یکی از مهمترین دلایل آن است که طرفین، احترام یکدیگر را نگاه نداشته، به آموزه های اخلاقی پایبند نبوده و از حریم خود تجاوز کنند.

عشق در واقع عشق به فضایل و خوبی ها است. زوجین در طول زندگی مشترک به خوبی ها و کمالات یکدیگر علاقه مند می شوند و زمانی عشق میان آنان زایل می شود که معشوق، خوبی ها و فضایل خود را از دست می دهد و همین زمینه زوال و نابود شدن عشق را فراهم می کند. در نتیجه، برای اینکه عشق به خوبی استمرار داشته باشد، زوجین باید تلاش کنند خوبی ها و کمالات خود را تقویت کنند. هرچند ممکن است در ابتدا عشق و علاقه زوجین به سبب ویژگی های ظاهری و جسمانی آنها باشد، ولی آنچه به ماندگاری و پویایی عشق در مسیر زندگی مشترک زوجین کمک می کند، ویژگی های شخصیتی و کمالات اخلاقی و روحی زوجین در موقعیت ها، چالش ها و تعارضات اخلاقی پیش روست. لازمه حفظ و تقویت عشق در زندگی زوجین، اخلاقی رفتار کردن در مواجهات روزمره، تکریم یکدیگر، ارزش گذاری و احترام متقابل است و پیامد در نظر گرفتن این رفتارها و فضایل اخلاقی، حیات و پایداری عشق و علاقه میان زوجین است.

عشق حقیقی، عشقی است که معشوق، زوال ناپذیر باشد و چنین معشوقی ارزش واقعی عشق ورزی دارد و او جز ذات پاک حق تعالی که تمام خوبی ها را داراست، نمی باشد. همان گونه که معروف و مشهور است تجربه های عشق زمینی می تواند زمینه مناسبی برای عشق ورزی حقیقی فراهم آورد؛ ماجرای زلیخا و یوسف یکی از این موارد است. نگرستن به ازدواج از این منظر می تواند برای زوجین چشم اندازی جذاب و دل انگیز ترسیم کند. از این رو، نحوه نگرستن به این عالم و هدف مندی آن و بار یافتن انسان در این عالم هستی می تواند در نگاه اخلاقی به ازدواج مؤثر باشد.

به نظر می رسد اندیشمندان و متفکران به جای تلاش برای غیر اخلاقی جلوه دادن ازدواج، نهادی که با زندگی اجتماعی آدمی عجین شده است و پایداری و سلامت اجتماعی در گرو آن است و با وجود آسیب هایی که به ویژه در برخی جوامع داشته و دارد، بهتر است درصدد اصلاح آسیب ها و ترویج پاسداشت ارزش های اخلاقی در نهاد ازدواج و خانواده و استمرار عشق باشند، به خصوص با توجه به اینکه هیچ جایگزین مطلوب و معقولی که با طبیعت انسانی



بررسی و نقد استدلال غیراخلاقی بودن ازدواج؛ عشق قوام‌بخش ازدواج

سازگاری داشته باشد، نمی‌تواند ارائه دهند؛ زیرا ازدواج، نهادی سازگار با خاستگاه طبیعی و فطری انسان است. به بیان دیگر، به جای حل مسئله، نباید صورت مسئله را پاک کرد.

۶-۲. بومی بودن استدلال شخص مجرد

یکی از شرایط یقین‌آوری و صحت استدلال، ویژگی جامع و کلی بودن آن است. استدلال باید بتواند در همه موارد مشابه و بر همه مصادیق به طور یکسان صدق کند. همان‌طور که مولر در مقاله‌اش اذعان می‌کند این استدلال وضعیت کنونی جامعه معاصر آمریکا را در نظر می‌گیرد و عشق را شرط ازدواج برای زوجین در آمریکا می‌داند. هرچند که این ادعا در بردارنده نوعی استقراء ناقص است که خود نیز از کیفیت و ارزش استدلال می‌کاهد، ولی با فرض پذیرش آن باز هم این اشکال باقی است که التزام زوجین به عشق برای ازدواج صرفاً برای افراد یک جامعه خاص ضروری فرض شده است و در واقع این استدلال، بومی است و دربرگیرنده همه افراد جوامع مختلف نیست. از این‌رو سرایت دادن آن به ازدواج در دیگر کشورها و اشتباه و غیراخلاقی دانستن مطلق ازدواج، نادرست است. بومی بودن و تعمیم‌ناپذیر بودن این استدلال ایجاب می‌کند که بر فرض صحیح بودن آن تنها برای زوجین در جامعه آمریکا کارایی داشته باشد و نمی‌توان آن را به دیگر جوامع تعمیم داد.



نتیجه‌گیری

ازدواج، نهادی پویا و پدیده‌ای طبیعی و قراردادی است که زندگی فردی و اجتماعی افراد را تحت الشعاع قرار می‌دهد. تحولات و مسائل فلسفی و اخلاقی درباره ازدواج موجب شده است تا فیلسوفان اخلاق رویکردهای مختلفی درباره اخلاقی بودن یا نبودن ازدواج اتخاذ کنند. برخی فیلسوفان در مخالفت با اخلاقی بودن ازدواج، استدلال‌های مختلفی اقامه کرده‌اند. دن مولر یکی از فیلسوفانی است که علیه اخلاقی بودن ازدواج، استدلالی اقامه کرده و آن را «استدلال شخص مجرد» نامیده است. به اعتقاد او ازدواج مشروط به عشق دوطرفه میان زوجین است. عشق از نوع احساسات و امری غیراختیاری و غیرارادی است. احساسات زوجین به مرور زمان کمرنگ شده و در نهایت رو به افول می‌رود. از این رو ازدواج‌ها غالباً با شکست مواجه شده و به طلاق ختم می‌شوند و در نتیجه، ازدواج اشتباه است. در مقابل، اشکالات متعددی به استدلال مولر وارد است که مهم‌ترین آنها به این شرح هستند:

- ✓ برخی احساسات را به‌نحو مطلق از کنترل و اراده انسان خارج نمی‌دانند و معتقدند انسان با اراده و اختیار خود، زمینه و مقدمات را برای بروز و ظهور برخی رفتارها فراهم می‌نماید. در ازدواج نیز چنین است و قول ازدواج به معنای آن است که متعهد می‌شویم اقدامات خاصی را انجام دهیم که موجب تقویت و حفظ عشق بین ما و همسرمان شود.
- ✓ این استدلال، ارزش روزهای خوبی را که افراد متأهل در کنار هم داشته‌اند، نادیده می‌گیرد.
- ✓ عقیده مولر درباره عشق به عنوان شرط اساسی ازدواج را نمی‌توان قابل اثبات و دفاع دانست؛ زیرا دلایل تاریخی بسیاری وجود دارد که شرط عشق برای ازدواج، ضرورت نداشته و حتی در برخی جوامع تقبیح نیز شده است.
- ✓ عشق به معنای عشق به فضایل و خوبی‌ها است. زوجین در طول زندگی مشترک به خوبی‌ها و کمالات یکدیگر علاقه‌مند می‌شوند و زمانی عشق میان آنان زایل می‌شود که معشوق، خوبی‌ها و فضایل خود را از دست می‌دهد و همین زمینه زوال و نابود شدن عشق را فراهم می‌کند. در نتیجه، برای اینکه عشق به خوبی استمرار داشته باشد، زوجین باید تلاش کنند خوبی‌ها و کمالات خود را تقویت کنند.
- ✓ اشکال دیگری که می‌توان به این استدلال وارد کرد بومی بودن، عدم فراگیری و جامع نبودن آن است؛ از این رو سرایت دادن آن به ازدواج در دیگر کشورها، اشتباه بوده و غیراخلاقی دانستن مطلق ازدواج نادرست است.



منابع و مأخذ

۱. ارسطو (۱۳۴۹)، سیاست، ترجمه حمید عنایت، تهران: انتشارات نیل.
۲. اسلامی اردکانی، حسین (۱۳۹۲)، «ازدواج به مثابه اقدامی اخلاقی؛ پاسخ به سه استدلال»، مجله اخلاق، سال سوم، شماره ۱۰، ص ۹-۳۶.
۳. افلاطون (۱۳۵۳)، جمهوری، ترجمه رضا کاویانی و محمدحسن لطفی، تهران: انتشارات کتابخانه ابن سینا.
۴. بستان، حسین (۱۳۹۳)، خانواده در اسلام، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۵. محبوبی منش، حسین (۱۳۸۳)، تغییرات اجتماعی ازدواج، تهران: مطالعات راهبردی زنان.
۶. ملکیان، مصطفی (۱۳۹۲)، نظر تکمیل شده مصطفی ملکیان درباره ازدواج (گفتگو با مصطفی ملکیان)، صدانت، تیر ماه ۱۳۹۲، <https://b2n.ir/u92143>
7. Brake, E. (2011), *Minimizing marriage: Marriage, morality, and the law*, Oxford University Press.
8. Brake, E. (2016), Marriage and Domestic Partnership. In *The Stanford Encyclopedia of Philosophy*. Edward N. Zalta (ed.), <https://b2n.ir/b38209>.
9. Coontz, S. (2006), *Marriage: a History*, London: Penguin.
10. Halwani, R. (2018), *Philosophy of love, sex, and marriage: an introduction*, New York and London: Routledge.
11. Hegel, G. W. (1995), *Elements of the Philosophy of Right*. Cambridge: Ed. Allen W. Wood. Trans. H. B. Nisbet. Cambridge University Press.
12. Landau, I. (2004), "An argument for marriage", *Philosophy*, Vol. 79, No. 309, pp. 475-48.
13. Martin, M. W. (1993), "Love's constancy", *Philosophy*, Vol 68, Issue 263, 63-77.
14. Mendus, Susan (1984), "Marital Faithfulness", *Philosophy*, Vol. 59, No. 228, 243-252.
15. Moller, D. (2003), "An argument against marriage", *Philosophy*, Vol. 78, No. 303, pp. 79-91.
16. Nichols, J. A. (2011), *Misunderstanding Marriage and Missing Religion*, Mich. St. L. Rev.
17. Ponzetti, J. J. (2003), *International encyclopedia of marriage and family*, Macmillan Reference USA.
18. Wasserstrom, R. (1974), "Is Adultery Immoral?" *Philosophical Forum*, Vol 5, pp.513-528.
19. Wilson, J. (1989), "Can One Promise to Love Another?" *Philosophy*, Vol 64, pp. 557-63.